



به چه اعتباری تاریخ بیهقی یک متن ادبی است؟

محمد مهدی مؤذن جامی

۱ - تمهید

تواناییهای زبانی است. یعنی گرچه حقوقدان و ادیب هر دو در جستجوی کشف امکانات زبانی تازه هستند، کوشش حقوقدان معطوف به موضوعی خارج از زبان یا غیر از زبان و کوشش ادیب معطوف به خودزبان است. البته نمی توان حالتی بین حقوقدانان و ادیبان قرار داد. اگر حقوقدانی با گرایشهای ادیبانه در وجود آمد؛ یعنی کسی که هم به زبان به اعتبار موضوع و هم به اعتبار خود آن توجه کرد، آنگاه در آثاری که به وجود آورد ما با دو جنبه حقوقی و ادبی مواجه خواهیم بود. آیا این موضوع همانند مشکلی نیست که درباره تاریخ بیهقی داریم؟

درباره تاریخ بیهقی می توان گفت که: «تاریخ بیهقی یک متن ادبی نیست»؛ اما نمی توان گفت: «تاریخ بیهقی یک متن تاریخی نیست». زیرا هر بحثی درباره این متن بر مدار تاریخی بودن آن دور می زند. یعنی همان قصد بین و آشکار و - از یک نظر - اصلی نگارنده آن. تاریخی بودن ظاهراً معنای آشکارتری از ادبی بودن دارد. از این رو، در تعیین تاریخی بودن متنی که حوادث تاریخی را به قصد ثبت تاریخ موضوعی واحد بیان می کند، دچار اشکال نمی شویم.

نگریستن موضوع از سوی دیگر آن نیز می تواند کمکی به بحث باشد: متون ادبی نیز می توانند از جنبه های تاریخی، فلسفی، مذهبی، اجتماعی و جز آنها برخوردار باشند. بنابراین، اغلب چنان این جنبه های مختلف با جنبه ادبی یک متن درمی آمیزند که می توان سؤال کرد: «واقعاً کدام متون ادبی هستند؟» آیا گلستان سعدی یک متن ادبی است یا یک دستورنامه اخلاقی با رهیافت (approche) ادبی؟ یعنی چنان

وقتی درباره ادبی بودن یا نبودن تاریخ بیهقی سؤال می کنیم، پیداست که بین تاریخ و ادبیات تمایزی قائل شده ایم. پس اگر ثابت کنیم که تاریخ بیهقی «صرفاً» یک تاریخ درباری - سیاسی درباره وقایع اتفاقیه روزگاری محدود است، ثابت کرده ایم که بالضروره ادبی نیست و نمی تواند باشد. اما صدور چنین حکمی قاطع ما را مردد می کند؛ چه «آیا واقعاً مرز ادبی بودن و نبودن کاملاً روشن است؟ چگونه می توان تصمیم گرفت که مثلاً ناسخ التواریخ ادبی نباشد و تاریخ بیهقی باشد؟» در نگاه اول به نظر نمی رسد بتوان مرزی معین کرد.

عمده ترین وجه ادبی بودن یک اثر، کاربرد ادبی زبان در آن است. البته زبان در متون علمی و ریاضی و بخشنامه های اداری و وقفنامه ها و قوانین و جز آن نیز به کار می رود، اما کاربرد زبان به گونه ای که حاصل آن ادبی باشد، کاربرد متوجه به دقایق زبان؛ کاربردی زبان ور و برای زبان. اما کاربرد دقیق زبان، مشکل حقوقدانان، قانونگذاران، فیلسوفان و سیاستمداران نیز هست. اما باید توجه داشت که در کاربرد ادبی زبان، کلام و بیان دارای نوعی استقلال می شود. یعنی کلامی از آن جهت که کلام است مورد اعتنا قرار می گیرد. هر کوشش زبانی - بیانی که متوجه به کلام باشد می تواند در حیطه ادبی بودن و کاربرد ادبی زبان قرار گیرد. در حالی که مشکل یک فیلسوف یا قانونگذار آن است که برای یک ایده جدید فلسفی یا حقوقی تعبیر ما به ازاء و متناظر به کاربرد، به طوری که هر چه بیشتر برخوردار از دقت و روشنی باشد. مشکل یک ادیب کشف

بیهقی و منتهای همسنگ آن از لحاظ سبک و زبان - عمده در قرنهای چهارم و پنجم - کمتر به معیارهای شعری تن می دهند و برای سنجش ادبی بودن آنها باید به معیارهای دیگری اندیشید. اکنون بینیم اعتبارات ادبی تاریخ بیهقی از چه مؤلفه هایی در متن ناشی می شود.

۲ - بیهقی دبیر

بیگمان ادبیات دری ایران به نثر، در قرون نخستین به دست طبقه دبیران رقم خورده است. می توان گفت نخستین دریافت از مفهوم «ادبی بودن» در نثر همانا «حاصل خامه دبیران بودن» بوده است؛ هر چند نخستین شعر فارسی دری نیز از یک دبیر است. تا مدتها، دبیران بوده اند که آیینهای ادبی را در ضمن آیینهای دبیری آموزش می دیده و می داده اند. زیرا همواره یکی از جنبه های اساسی دبیری قدرت نویسندگی بوده است و این، توجه آنان را به انواع کاربردهای زبان معطوف می ساخته است. در تاریخ دبیران، داستانهای متعددی می توان یافت که ذهن غنی و زبان بلیغ و موجز در آنها محور بوده است و بلاغتی که برای دبیران امتیاز به شمار می رفت، خود پایه ادبی بودن زبان است. اگر متون کهن نثر فارسی در حوزه تاریخ، تفسیر، فلسفه، کلام، عرفان و مانند آن نیز ادبی به شمار می آیند، یکی از دلایل عمومی آن برخورداری این متون از بلاغت زبانی - بیانی است. گرچه همه این متون محصول خامه دبیران نیست، اما متون صدر ادبیات دری به طور عمده نتیجه فعالیت نویسندگی دبیران است و تا چند سده بعد و تا زمان پاییدن نظام دیوانی - دبیری، دبیران همچنان یکی از فعالترین اقشار مؤلفان متون فارسی را تشکیل داده اند و این فعالیت تا سده هشتم بی وقفه و به شکلی چشمگیر ادامه یافته است. «بلاغت» با آنکه خصلتی عمومی برای هر متن پذیرفته نثر - با هر موضوعی - دانسته می شود، اما خود به عنوان خصلتی ویژه آرمان فعالیت ادبی نیز هست. با این همه در این جا به دلیل آن که با یک متن اولاً ادبی روبرو نیستیم، به ویژگیهای بلاغی آن که به ما اجازه می دهد آن را ادبی بدانیم و شیوه ادبی بودن متن را مشخص کنیم، بر می رسیم.

۳ - بلاغت

بیهقی از بلاغت تصویری روشن دارد. گرچه اکنون تمام اثر او در دست نیست تا شواهدی کامل و گویا از دیدگاه او به مسأله نشان دهیم، اما مواضعی چند در تاریخ او هست که حکایت از توجه او به بلاغت دارد. در نظر بیهقی سخن گفتن «هنر» است:

دستورنامه ای که به علت غلبه کاربردهای ادبی، زبان در آن نقش اصلی خود را به نقش ثانوی واگذاشته است؟ آیا همین غلبه کاربردهای ادبی زبان متون ادبی را به وجود می آورد؟ به نظر می رسد در متون نثری، متن واقعاً ادبی با درجه خلوص بالا نتوان یافت؛ یعنی متنی که اعتبار نخستین آن ادبی بودن آن باشد. در حوزه شعر چه؟ آیا مثنوی حدیقه سنائی یا مثنوی مولوی متون ادبی اند؟ یا مقامات السالکین با رهیافت ادبی؟ اما ظاهراً در حوزه شعر، ادبیات بیشتری می توان یافت تا در حوزه نثر، این موضوع حداقل نسبت به ادب کلاسیک ایران صادق به نظر می آید. ما درباره ادبی بودن شعر رودکی و قصاید فرخی و منوچهری و خاقانی و رباعیات خیام و غزلهای انوری و سعدی و مولانا و حافظ و بیشتر مثنویهای نظامی تردیدی به خود راه نمی دهیم. شاهنامه فردوسی را نیز به دلیل ویژگیهای بلاغی زبان او در بیان اساطیر و حتی آمیختگی اسطوره های کهن و ادبیات، و منطق الطیر را به دلیل تخیل جوآل و تمثیل عالی آن ادبی می شماریم. اصولاً در فرهنگ ما، شاعران ساحران کلام اند: یعنی کسانی که با زبان به نحو مستقل برخورد می کنند و در شیوه به کار بردن آن - فصاحت و بلاغت (شیوایی و رسایی) - مهارت دارند.

اما در متون نثری، درجه ادبی بودن، همواره در پرتو درجه وابستگی متن به موضوعی خاص قرار دارد. نثر - بر خلاف شعر - کاربردی ابتدائاً غیر ادبی دارد و تداول عمومی کلام - که به نثر ادا می شود - خود بهترین نشانه مؤید آن است. در اغلب متون نثری که جنبه های ادبی دارند، باید از «جاذبه های ادبی» آنها گفتگو کرد و این موضوع با «ادبی بودن»، به معنای دقیقتر کلمه یکی نیست. عبرت آموز است که در فرهنگ اسلامی - ایرانی همواره ادبی بودن نثر در اندازه نزدیکی آن به شعر و زبان شعر سنجیده می شود. با این همه باید گفت این مطلب میدان نثر را در تاریخ ما برای برخورداری از گوهر ادب محدود کرده است و تواناییهایی را که در نثر، مستقل از شعر و دنیای آن، برای ادبی بودن وجود دارد، نامکشوف و معطل گذارده است. اما هر چه باشد، این موضوع در بررسی ادبی بودن متون نثری حائز اهمیت است. حتی امروز نیز درباره تاریخ بیهقی ملاکها حول شاعرانگی آن دور می زند. گویی هیچ ملاک دیگری جز شعری بودن آن، برای ادبی بودن وجود ندارد چنان که حتی گروهی برای رفعت مقام بیهقی از دیدگاهی این چنین، تاریخ او را چون گنجینه ای از شعر متشور تلقی می کنند (نک: بند ۵ - ۴). اهمیت این مسأله از آن نجاست که تاریخ

و هستند در این روزگار ما گروهی عظامیان ... که چون به سخن گفتن و هنر رسند چون خر بریخ بمانند. (ص ۵۲۵).

و طبیعی است که این هنر بر پایه بلاغت قرار دارد، چنانکه خود به اشاره می گوید:

و دلیل روشن و ظاهر است که از این پادشاه بزرگ، سلطان ابراهیم، آثار محمودی خواهند دید تا سواران نظم و نثر در میدان بلاغت درآیند و جولانهای غریب نمایند. (ص ۴۹۶).

و از آن جا که خود اثر خویش را بر این نهج و صاحب این هنر می داند، می گوید:

و من که بوالفضلم [اگر] در این دنیای فریبده مردم خوار چندانی بمانم ... این دیبای خسروانی که پیش گرفته ام به نامش زرفیت گردانم. (ص ۴۹۷).

بیهقی با مانند ساختن اثر خود به دیبای خسروانی، به ظریفترین بیان کار خود را هنرمندانه قلمداد می کند و از آن جا که این «هنر» در قالب کلام است و کتابت، بنابراین وی به خصصت ادبی اثر خویش اطمینان دارد، و این همان است که دربند پیش درباره پایگامی ادبی - دبیری او گفتیم.

۱-۳ تساوی و ایجاز

مهمترین ویژگی تاریخ بیهقی در ناحیه بلاغت آن، جمله بندی سخته ای است که در بیشتر متن برای ادای معنای خود نه کلمه زیاد و نه کم دارد. و این همان مسأله خطیر تساوی لفظ و معنی است، و گاه این تساوی لفظ و معنی، به غلبه معنی بر لفظ متمایل می شود و ایجاز می آفریند. این شیوه در تمام قرن چهارم و پنجم دیده می شود و در ردیف تاریخ بیهقی از ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بلعمی و تفسیر سوراآبادی باید یاد کرد. در میان این آثار، نزدیکترین متن از لحاظ تساوی و ایجاز به تاریخ بیهقی، تفسیر سوراآبادی است که از هر لحاظ قابل سنجش با تاریخ بیهقی و از متون کمک شناخته زبان فارسی است.

۱-۱-۳ نمونه های تساوی

* تا کی این ناز احمد؟ نه چنان است که کسان دیگر نداریم که وزارت ما بکنند اینک یکی قاضی شیراز است. (ص ۳۴۹).

* خواجه، هنوز در این کارها نو است. مگر روزگار برآید، مرا نیکوتر بشناسد. (ص ۵۰۳).

* این قوم را هیچ خوش می نیاید که ما مردمی را برکشیم تا همیشه نیازمند ایشان باشیم و ایشان هیچ کار نکنند. (ص ۵۲۱).

* خوار گرفتن کارها این دلش مشغولی آورده است. یک چندی دست از طرب کوتاه باید کرد و تن به کار داد و با وزیر رای زد. (ص ۶۲۲).

* این تخت سلطان مسعود است که بر آن نشسته ای و در غیب چنین چیزهاست و نتوان دانست که دیگر چه باشد. هشیار باش و از ایزد، عزد کره، بترس و داد ده و سخن ستم رسیدگان و درماندگان بشنو و یله مکن که این لشکر ستم کنند که بیدادی شوم باشد! (ص ۷۳۲).

۲-۱-۳ نمونه های ایجاز

* قندی و دیداری داشت سخت نیکو و خط و قلمش همچون رویش. (ص ۲۴۸).

* و معمایی رسید از آن امیرک ... وزیر گفت: «خوارزمشاه بازنگشت و برفت، این کار برخواهد آمد و خللی نزیاید.» (ص ۴۳۷).

* احمد گفت: «به هیچ حال نباشم، سلطان این شغل مرا فرموده است و از عبدالله به همه روزگار وجیه تر و محتشم تر بوده ام و وی را و دیگران را زیر علامت من باید رفت.» (ص ۵۱۵-۵۱۵).

* قانون نهاده بگرداندین ناستوده باشد. (ص ۶۲۸).

* این چه هوس است که ایشان می گویند؟ به مرو گرفتیم و هم به مرو از دست برفت. (ص ۸۶۳).

* گفت: «ای جوانان! زده را که به زینهار شما آید مزیند...» (ص ۹۳۱).

۲-۳ ذکر امثال

از شیوه های بسیار رایج در اغلب متون باستانی، ذکر امثال و تنبیه دادن به خواننده از راه تمثیل و نمونه های داستانی عبرت آموز است. برای بیهقی دبیر، الگوی تمثیل از دو سرچشمه اسلامی و ایرانی ناشی می شود. در فرهنگ اسلامی این شیوه عمدتاً با قرآن شناخته می شود و به فرهنگ ایرانی، به عنوان نمونه ای عالی، با کلیله و دمنه. میان کلیله و تاریخ بیهقی مقارنه ای دیگر نیز هست که سخت قابل تأمل است. دستورنامه ای بودن. رسیدگی به این مقارنت به دلیل سنت مایه وری ادبی دستورنامه های سیاسی، بویژه در فرهنگ هند و ایرانی، حائز اهمیت است و البته اصل بحث خود جستاری دیگر

است؛ چنانکه در پایان حکایت هارون با ابن سماک می‌گوید:
و چنین حکایات از آن آرم تا خوانندگان را باشد که سودی
دارد و یر دل اثری کند. (ص ۶۸۷).
و توجه به «تأثیر»، توجه به مسأله «بلاغت» است. (برای
تکمیل بحث در باب داستان و داستانوناره، نک: بند ۵).

۱-۲-۳ نمونه از حکایات بلند

داستان فضل ربیع (ص ۳۱)؛ حکایت افشین و یودلف
(ص ۲۱۳)؛ عبدالله زبیر (ص ۲۳۶)؛ بزرجمهر حکیم و کسری
(ص ۴۲۵)؛ آل برمک و هارون (ص ۵۳۳)؛ الحکایة من عمرو
بن اللیث الامیر بخراسان فی الصبر بوقت نعی ابنه (ص ۶۱۷)؛
حکایة امیر المؤمنین مع ابن السماک و ابن عبدالعزیز الزاهدین
(ص ۶۷۲)؛ قصه امیر منصور نوح سامانی (ص ۸۶۵)؛ حکایت
خوارزمشاه ابوالعباس (ص ۹۰۷).

۲-۲-۳ نمونه از تمثیلهای کوتاه

حکایت لطفه‌ها و هارون (ص ۳۷)؛ هجو حطیئه از زیرقان
بن بلر (ص ۳۱۸)؛ چهارپاره کردن و بردار کشیدن جعفر برمکی
به دستور هارون (ص ۳-۲۴۲)؛ بردار کردن ابن بقیة الوزیر
(ص ۴-۲۴۳)؛ ذکر کوتاهی حکومت اسکندر (ص ۱۳-۱۱۲)؛
مرد خامل ذکر در مجلس یحیی برمکی (ص ۵۲۵)؛ حکایت
جعفر بن یحیی برمکی در مجلس مظالم (ص ۸۸۸)؛ سرگذشت
امیر عادل سبکتگین (ص ۲۵۳)؛ حکایت امیر عادل با آهو
(ص ۲۵۶)؛ حکایت موسی یغمبر با بره گوسپند (ص ۲۵۸).

۳-۳ ذکر اشعار

به مانند امثال و داستانوناره‌ها که انگار در دنبال فکر
ارسطویی برای پالایش روانی (کاتارسیس) می‌آیند و به «نفوذ»
کلام کمک می‌رسانند، بیهقی فراموش نمی‌کند که از اشعار
پالاینده و پندآموز نیز به مناسبت بهره‌برد. در عین حال، گذشته
از جنبه بلاغی، او از جنبه جمالشناسی شعر هم غافل نیست.
وی حتی برای بخشهایی از کار خود، شعر سفارش می‌دهد:

من می‌خواستم که چنین که این نامه را نبستم، فاضلی بینی
چند شعری گفتم تا هم نظم بودی و هم نثر. کس را نیافتم
از شعرای عصر که درین بیست سال بودند اندرین دولت
که بخواستم، تا کنون که این تاریخ این جا رسانیدم از فقیه
بوحنیفه ایده‌الله بخواستم و وی بگفت و سخت نیکو

می‌طلبید. به هر تقدیر، از اصلهای تربیتی قدیم یکی استفاده از
داستان و تمثیل بوده است. به نظر می‌رسد کمتر دستورنامه‌ای
مستقیماً به شرح اصول رفتار سیاسی پرداخته باشد، بلکه اغلب
از طریق بیان نمونه - تمثیل تاریخی یا معاصر و درگیر کردن خواننده -
مرتبی با حوادث او را هشیار کرده است. کتابهایی که با بحثهای
حقوقی - فلسفی و صرفاً تئوریک به اصول رفتار سیاسی و
پادشاهانه پرداخته‌اند، بیشتر کتابهایی هستند که تحت تأثیر تفکر
یونانی و در حلقه چنان فلسفه‌ای ذهنی، نگاشته شده‌اند. حتی
توجه به خردنامه‌های ایرانی در سده‌های نخستین نشان می‌دهد
که تمام آنها رنگی شدیداً تجربی و زمینی دارند و بر پایه‌یک
حکمت واقعاً عملی بنیان یافته‌اند؛ در حالی که خردنامه‌های
یونانی، گرفتار آرمانشهر اندیشی افلاطونی و اغلب ناممکن‌اند.
پایه اندیشگی ذکر امثال آن است که: «و بوده است در جهان
مانند این» (ص ۲۳۶). مثل می‌خواهد نمونه‌های همگن یک
حادثه تاریخی را ارائه کند؛ و از لحاظ تئوریک ارائه مثل بر
پایه اصل تکرارهای تاریخی قرار دارد و نیز این اصل که: وجود
بشری در طول ادوار از الگوهای واحد رفتاری تبعیت می‌کند. و
اصولاً فایده تاریخ در همین دانسته می‌شود:

و من که بوالفضلم کتاب بسیار، فرو نگریسته‌ام خاصه
اخبار و از آن التقاطها کرده، در میان این تاریخ چنین
سخنها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان
بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود
دارد. (ص ۲۴۳).

عاقبت کار دو سپاه سالار کجا شد؟ همه به پایان آمد چنان
که گفتمی هرگز نبوده است و زمانه و گشت فلک به فرمان ایزد،
عزذکره، چنین بسیار کرده است و بسیار خواهد کرد.
(ص ۳۰۷-۳۰۸).

بیهقی قصد بیان رفتار سیاسی و بلکه قصد تعلیم رفتار
سیاسی را در آوردن داستانها، خود چنین بازمی‌گوید:

و غرض در آوردن حکایات آن باشد که تا تاریخ بدان
آراسته گردد و دیگر تا هر کس که خرد دارد و همتی با آن
خرد یار شود و از روزگار مساعدت یابد و پادشاهی وی
را برکشد، حیلت سازد تا به تکلیف و تدریج و ترتیب، جاه
خویش را زیادت کند و طبع خویش را بر آن خورنده که
آن درجه که فلان یافته است دشوار است بدان رسیدن ...
(ص ۳۹).

بیهقی به تأثیر روانی داستانوناره‌ها بخوبی توجه دارد و
گرچه تهذیب درونی در همه نمونه‌ها مورد نظر اوست، اصولاً
برخی از تمثیلاتی که می‌آورد به همین قصد ذکر شده

گفت و بفرستاد. (ص ۸۵۳).

همچنین دنبال ذکر قصیده بوحیفه اسکافی گوید:

این سخن دراز می شود، اما از چنین سخنان با چندان صنعت و معنی کاغذ تاجی مرصع بر سر نهاد. (ص ۸۶۲).

و این تاج مرصع بر سر نهادن، گرچه درباره شعر اسکافی گفته آمده است، قصدهای ادبی بیهقی را نیز در شیوه تألیف اثر خود روشن می کند و بیهقی به نوبه خود در نثر خویش می کوشد از طرازی که در خور چنان تاج بر سر نهادنی است دور نشود و به این موضوع پس از این خواهیم پرداخت. گذشته از اینها، اشعار اخوانی که بیهقی گاه در لابلای متن آورده است، نشان می دهد که وی حتی از جهت تفتن ادبی و انبساط خاطر خواننده نیز غافل نیست. (نک: صص ۸۹-۷۸۸) اشعار بوسهل زوزنی و قاضی منصور به یکدیگر).

۱-۳-۳ نمونه ها

* و کار وزیر حسنگ آشفته گشت که به روزگار جوانی ناکردنیها کرده بود و زبان نگاه نداشتند و این، سلطان بزرگ را خیر خیر بیازرده. و شاعر نیکو می گوید: شعر:
احفظ لسانک تقول فتبتلی
إن البلاء موکل بالمنطق
و دیگر در باب جوانان، بغایت نیکو گفته است. شعر:
إننا الا مور إذ الاحداث دبرها
دون الشیوخ تری فی بعضیها خللا
(ص ۷۲-۷۱).

* وی گفت با چندین اصوات نادر که من یاد دارم، امیر محمد این صوت از من بسیار خواستی چنان که کم مجلس بودی که من این نخواندمی، والایات. شعر:
ولیس غدر کم بدع ولا عجب
لکن وفاء کم من ابدع البدع
ما الشان فی غدر کم الشان فی طمع
و باعتمادی بقول الزور و الخدع
و هر چند این دو بیت خطاب عاشقی است فرا معشوقی، خرده مند را به چشم عبرت در این باید نگریست. (ص ۸۷-۸۶).

* و این افسانه ای است با بسیار عبرت. و این همه اسباب منازعت و مکاومت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل درین جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند:

لعمرک ما الدنيا بدار اقامة
إذ زال عن عين البصير غطاؤها
و کیف بقاء الناس فیها و إنما
ینال باسباب الفناء بقاؤها
رودکی می گوید:
به سرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون ت باید خفت
گرچه اکنونت خواب بردی باست
(ص ۵-۲۳۴)

* دیگر خطابان:

صفحات ۴-۸۳، ۸-۶۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۲۱،
۳-۱۵۲، ۲۳۶: مرثیه شاعری برای حسنگ؛ ۲۴۰، ۲۴۲،
۵-۲۴۴: در مرثیه ابن بقیه الوزیر، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱: شعر
بوالفتح بسطی درباره جنگ سبکتگین با بوعلی در طوس، ۲۹۰،
۳۰۸، ۱۰-۳۰۹، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۱-۳۶۱: قصیده بوحیفه
اسکافی، ۴۴۸، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۳-۴۸۱،
۹-۴۸۷، ۹۳-۴۸۹، ۹۶-۴۹۴، ۷-۴۹۶، ۵۲۵، ۵۲۹،
۵۳۲، ۵۳۳، ۵۸۶، ۵۹۳، ۶۰۷، ۶۸۲، ۷۹۰: به مناسبت ذکر
شعری که به سبب آن بر مسعود رازی خشم گرفته شد،
۸-۷۹۶: در رثای بونصر مشکان، ۶۲-۸۵۴: قصیده اسکافی،
۹۰۶، ۹۰۹، ۹۲۴: مطلع قصیده عنصری.

۴-۳ رعایت مقتضای حال

مقتضای حال در کلیترین تقسیم یا در ترکیب فصل است یا در ترکیب جملات. آنچه مربوط است به ترکیب فصل، آوردن امثال و داستانه ها و اشعار مناسب حال و مانند آنهاست و وحدت عاطفی و موضوعی بخشیدن به فصل یا بخشی که درباره یک موضوع صحبت می دارد. و موضوع دو بند پیشین بود. اینک اشاره ای به رعایت اقتضای حال در ترکیب جملات می آوریم که به وفور در اثر بیهقی ملاحظه می شود. در عین حال، کوتاهترین ترکیب بلاغی مربوط به یک جمله است که در بیهقی نمونه زیاد ندارد، اما یکی از درخشانترین ترکیبهای بلاغی او در این زمینه را در جمله زیر می توان دید که از دلیل شکست سباشی سخن می گوید:

و قوم ما بکوشیدند و نزدیک بود که فتح برآمدی سستی به
ایشان زاه یافت و هر کس گردن خری و زنی را گرفتند و
صدهزار فریاد کرده بودم که زنان میارید! فرمان نکردند.

(ص ۷۱۹).

شاهد، در «هر کس گردن خری و زنی را گرفتند» است. این ترکیب بخوبی سخافت کار سپاهیان را نشان می دهد و جمله یا آن که بیان واقع است، از مایه طنز و طعن و کنایه ای عالی برخوردار است.

۱-۴-۳ نمونه از ترکیب جملات به رعایت اقتضای

حال

[بوقی] به تن خویش مردی مرد بود، که دیدم به جنگ قلعتها که پای پیش نهاد و بسیار جراحیها یافت از سنگ و از هر چیزی و خطرها کرد و به مرادها رسید و آخر نود و سه سال عمر یافت و اینجا گذشته شد بر بستر! (ص ۵۸۶).

* او کار را ملامت کردند جواب داد که آن دیگ پخته برجای است و ما یک چاشنی بخوردیم، هر کس را که آرزوست پیش می باید رفت. او کار را دشنام دادند و مخنث خواندند. (ص ۶۰۴).

* خواجه بزرگ پوشیده بونصر را گرفت که من سخت کاره ام رفتن این لشکر را ... گفت: به چه سبب؟ گفت: نجومی سخت بد است. بونصر گفت: من هم کاره ام؛ نجوم ندانم اما این مقدار دانم که گروهی مردم بیگانه که بدین زمین افتادند و بندگی می نمایند ایشان را قبول کردند اولیتر ... (ص ۶۳۷).

می نیست که «حاجب شراب نخوردی؛ اکنون سالی است که در کار آمده است و پیوسته می خورد و با کنیزکان ترک ماهروی می غلظد و خلوت می کند و به هر وقتی لشکر را سرگردان می دارد ... (ص ۷۰۶).

روز یکشنبه ... با عدتی سخت تمام براند بر آن که خراسان بگیرد و قضا بروی می خندید که دو روز دیگر گذشته خواست شد. (ص ۹۳۵).

۵-۳-۳ تقدیم فعل و کوتاهی جمله

(این مبحث متمم بند ۱-۳ است)

از آن جا که فعل، پایه کلام و انتقال معناست، کاربرد آن در مقدمه جمله می تواند از جمله ارزشهای بلاغی تلقی شود؛ بویژه که تقدیم فعل در زبان فارسی کتابت رایج نیست بلکه اصل بر مؤخر نهادن فعل است. گرچه در تقدیم فعل تأثیر پذیری بیهقی را از نثر عربی نمی تواند انکار کرد، اما کاربرد مستمر آن در یک متن فارسی می توان از نظر قابلیت های تازه ای که در متن ایجاد

کرده قابل بحث باشد. و صرف اینکه نویسنده ای با تأثیر پذیری از بافت و لحن و ساخت زبانی دیگر در زبان خود امکانات تازه ایجاد کند، موجب بی اعتنایی به نتیجه کار او نمی تواند بود. چه بسا نویسندگان کهن یا معاصری که از چنین راهی به تحول در شیوه های بلاغی، رسانایی نثر یا شعر، دست یازیده اند. به هر حال تقدیم فعل از ویژگی هایی است که در متون پیش از بیهقی در چنین بسامد بالایی دیده نمی شود. در جملاتی که چنین ساختی دارند، فرض بر این است که مؤلف با مقدمه قرار دادن فعل خواسته است خواننده خود را سریعتر به قلب معنایی جمله برساند. در زبان شناسی امروز نیز درباره زبانهای مثل فارسی که فعل در آنها مؤخر است، گفته می شود که حالت انتظار در فهم معنا و مقصود جمله - تا رسیدن به فعل - حالتی عمومی است. و شاعران نیز هر جا که ارزشهای رسانائیک، الزام کرده از تقدیم فعل استفاده کرده اند. و گفتنی است که زبان فارسی با آنکه اصل را بر تأخیر فعل قرار می دهد، در زمینه تقدیم فعل نیز در موارد زیادی انعطاف پذیر است و توجه به مخاطب عامه مردم از این نظر عبرت آموز است.

درباره کوتاهی جملات بیهقی باید گفت که با آنکه این ویژگی اختصاص به نثر او ندارد و یکی از مشخصه های سبک دوره اوست، از نگر بلاغی وظیفه این جملات کوتاه تفکیک، تدقیق، سرعت انتقال معنی و نهایتاً ایجاز بیانی است. این موضوع هر گاه در کنار توجه بیهقی به ریزنگاری نگرسته شود، نشان می دهد که او تا چه اندازه از چنین ویژگی ای برای انتقال دقیقتر و روشنتر مطلب به خواننده سوده می برد.

۱-۵-۳ نمونه های تقدیم فعل

* مثالها داد پوشیده در باب خزان که حرکت نزدیک بود. (ص ۵۲۷).

* اگر از بنده سیر شده است بهانه ای باید ساخت شیرینتر از این. (ص ۵۲۸).

* و مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حالها ... که روا نیست در تاریخ، تخسیر و تحریف و تقطیر و تبذیر کردن. (ص ۵۸۹).

* و لجاج رفت با این ققاعی و یاراننش؛ زویننی رسید ققاعی را. (ص ۶۰۱).

* لعنت بر آن کس که تدبیر کرد به آمدن این جا! (ص ۶۰۶).

* همچنین است که گفتی و مقرر است حال مناصحت و شفقت تو. (ص ۶۳۴).

- * و همه به دانش و هندسه خویش ساخت و خطهای او کشید به دست عالی خویش. (ص ۶۵۲).
- * اخبار پوشیده رسید از خوارزم سخت مهم. (ص ۶۵۳).
- * و کسان رفتند آوردن اسبان و اشتران را. (ص ۶۳۳).
- * تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بابی! (ص ۶۷۰).
- * بیامد کنیزک و بدوید و گفت: بازگردید ای آزاد مردان! (ص ۶۷۷).
- * این فصل براندم که جایگاه آن بود و کار دارم با این مهتر و با شغلای وی. (ص ۶۸۳).
- * او را یافتم چون تاری موی گداخته و لکن سخت هوشیار. (ص ۷۱۲).

۲-۵-۳ نمونه‌های کوتاهی جملات

- * و ندانم تا این نوخاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشتی حطام گرد کنند و ز بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آن گاه آن را آسان فرو گذارند و با مسرت بروند. (ص ۵۳۲).
- * مسکین این فال یزد و راست آمد که دیگر روز بنالید و شب گذشته شد و آنجا دفن کردند. (ص ۵۸۶).
- * بخندید و مرا گفت: بینی که این نواحی بکنند و بسوزند و بسیار بدنامی حاصل آید و سه هزار درم نیابند. این است بزرگ جرمی! (ص ۵۹۸).
- * دست در دختری دوشیزه زد تا او را رسوا کند، پدر و برادرانش نگذاشتند؛ و جای آن بود. (ص ۶۰۱).
- * مقرر است که مرده باز نیاید، جزع و گریستن، دیوانگی باشد و کار زنان. به خانه‌ها بازروید و بر عادات می‌باشید و شاد می‌زیید که پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد! (ص ۶۱۹).
- * و همه بزرگان و اولیا و حشم و قوم تفاریق را فرود آوردند و بر آن خوانها بنشانند و شراب دادند و کاری شگرف برفت و از خوانها مستان بازگشتند و امیر از باغ به دکانی رفت که آنجاست و به شراب بنشست و روزی نیکو به پایان آمد. (ص ۶۴۹).
- و این خداوند ما، همه هنر است و مردی، اما استبدادی عظیم دارد که هنرها را می‌پوشد. (ص ۶۶۳).

۴ - آرایه‌های شاعرانه

۱-۴ نثر آهنگین

آنچه از آرایه‌های ادبی و شاعرانه در تاریخ بیهقی دیده

می‌شود، اغلب چنان با جریان طبیعی کلام هماهنگ است که در نظر اول با عنوان صنعتی ادبی خود را نشان نمی‌دهد. فراگیرترین این آرایه‌ها را در نثر بیهقی که همچون یک موسیقی در تمام صفحات به گوش می‌رسد، هماهنگی واژگانی و نوعی موزون افتادن جملات و آهنگین بودن آنهاست. نمونه‌های زیر جنبه‌هایی از این تزئین و یا به گفته خود بیهقی آراستن کلام را نشان می‌دهد.

۱-۱-۴ نمونه‌ها

- * بزرگی و دولت و پادشاهی و نصرت و رسیدن به امالی و نعمت در دنیا و آخرت (ص ۱).
- * و ملک روی زمین از فضل وی رسد ازین بدان و از آن بدین الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین. (ص ۲).
- * گفتند ما صواب جز به تعجیل رفتن نینیم. گفت ما هم برینیم. (ص ۱۵).
- * پس اعیان را گفت: سیرت ما بر این غایت بر چه جملت است؟ (در اصل: جمله، ۲۱).
- * از دروازه‌های شهر تا بازار، خوازه بر خوازه و قبه بر قبه بود تا شارسنستان مسجد آدینه که رسول را جای آن جا ساخته بودند. (ص ۴۹).
- * که مرد با خرد تمام بود گرم و سرد چشیده و کتب خوانده و عواقب را بدانسته تا لاجرم جاهش بر جای بماند. (ص ۱۰۸).
- * پادشان را چون دادگر و نیکو کردار و نیکوسیرت و نیکو آثار باشند، طاعت باید داشت. (ص ۱۱۷).
- * و مردمان را خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه هر کسی را
نفسی است و آن را روح گویند سخت بزرگ و پرمایه و تنی است آن را جسم گویند سخت خرد و فرومایه. (ص ۱۲۶).
- نمود پیش چشمش / و همت بلند و شجاعتش / آن قلعت و مردان آن / بس چیزی. (ص ۱۳۸).
- و قضاء غالب با این یار شد تا یوسف از گاه به چاه افتاد. (ص ۳۲۵).
- و شب را فلان جای فرود آمدیم خللی نا افتاده و نامداری کم نشده و آنچه بیایست ساخته شد از دراجه و طلحه تا در شب و تاریکی نادره ای نیفتاد. (ص ۸۴۹).
- روزگار نادیده و گرم و سرد ناچشیده که برنایان را ناچاره گوشمال زمانه و حوادث بیاید. (ص ۸۸۸).

- و حضرت محمودی و وزیر درین معانی نهادند وی را وزنی. (ص ۹۱۲).
و این، اندکی است از بسیار.

۲-۴ تشبیه

بسامد تشبیهات در بیهقی فراوان نیست، ولی آن قدر هست که به عنوان ویژگی ادبی نثر بیهقی در شمار آید. با این همه برخی که ادبی بودن را صرفاً در نشانه‌هایی مثل وجود تشبیه و آرایه‌های ادبی در یک متن می‌بینند، طبعاً مایلند که این خصیصه را در تاریخ بیهقی از آنچه هست عمده‌تر نشان دهند. ولی حقیقت آن است که صرف وجود آرایه‌های ادبی پراکنده در یک متن به آن حیات و قدرت و ارزش ادبی نمی‌بخشد. در بیهقی، تمثیل و توصیف بیشتر از تشبیه کاربرد و ارزش دارد با این همه، بیهقی هرگاه بلاغت در خواسته است بیشتر از تشبیهات رایج عصر و نیز از تشبیهاتی بکر و خاص خود بهره برده است. پایه تشبیه‌های بیهقی به مانند شعر خراسانی روزگار او بیشتر بر عناصر عینی و طبیعی استوار است و هیچ تشبیه دور از ذهنی در متن دیده نمی‌شود.

۱-۲-۴ نمونه‌ها

* ماهی را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی مانده. (ص ۷۹).
* و جهان عروسی آراسته را مانست در آن روزگار (ص ۱۰۹)؛ و گفתי جهان عروسی آراسته را ماند (۱۶۷)؛ و چنین روزگار کس یاد نداشت، جهان عروسی را مانست. (ص ۳۲۱).
* مردی بود که آتش وار سلطانی وی نیرو گرفت و بر بالا شد، روزی چند سخت اندک و پس خاکستر شد. (ص ۱۱۲).
* بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنگ یک قطره آب بود از رودی. (ص ۲۲۳).
* و برهنه یا آزار بایستاد و دستها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار (۲۳۳)؛ غلامی چون صد هزار نگار. (ص ۵۲۷).
* و هیچ جانبی نبود که وی بیرون آمد با کم از ده تن که نه از پیش وی در رمیدند چنان که روبهان از پیش شیران گریزند (ص ۲۴۰)؛ و درکشید از هرات و به مروالرود آمد با لشکری گران چون شیر آشفته ... (ص ۸۶۷).
* مدد سیل پیوسته چون لکشیر آشفته می‌در رسید. (ص ۳۴۲).

* به پایان آمد این قصیده چون دیبا. (ص ۳۷۱).
* چشم سوی این باغچه کشید که بهشت را مانست از بسیاری یا سمین شکفته و ... (ص ۴۳۴).
* اما نباید دانست که فضل، هر چند پنهان دارند، آخر آشکارا شود؛ چون بوی مشک. (ص ۲۶۵).
* چون علامتش لشکر بدیدند چون کوه آهن درآمدند. (ص ۴۴۲).
* لشکر منصور خاصه غلامان سرابی، داد بدادند و قلعت همچون عروسی بکر بود. (ص ۷۰۳).

۳-۴ استعاره

۱-۳-۴ نمونه‌ها

* بزرگا مردا که او دامن قناعت گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست. (ص ۶۷).
* چون دار بدید ... گفت: گاه آن نیامد که این سوار را ازین اسب فرود آورند. (ص ۲۴۱).
* و زمانه به زبان فصیح آواز می‌داد و لکن کس نمی‌شنود. (ص ۲۹۰).
* و همه نسخه‌ها من داشتم و به قصد ناچیز کردند. و دریغا و بسیار بار دریغا که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی. (ص ۳۸۹).
* آنچه از باغ من از گل صد برگ بخندید شبگیر آن را به خدمت امیر فرستادم. (ص ۴۳۵).
* فصلی خوانم از دنیای فرینده به یک دست شکر پاشنده و به دیگر دست زهر کشنده. (ص ۴۸۰).
* چون لختی، شمشاد با رخان گلنارش آشنایی گرفت و بال برکشید، کارش به سالاری لشکرها کشید. (ص ۵۲۹).
* به پایان آمد این قصیده چون دیبا در او سخنان شیرین با معنی دست در گردن یکدیگر زده. (ص ۳۷۱-۳۷۲).

۴-۴ اغراقها

این آرایه در متن فعلی بیهقی، بسامد پایینی دارد، ولی در حدی که هست، نمایانگر روحیه طبیعی حماسی در بیهقی است.

۱-۴-۴ نمونه‌ها

* لشکر از جای برفت گفתי جهان می‌بجنید و فلک خیره شد از غریو مردمان و آواز کوسها و بوقها و طبلها.

(ص ۷۶۰).

مستقل شناخت، نه آن که برگرفته ژانرهای اروپایی، ژانر «ساخت».

* و تیربارانی رفت چنان که آفتاب را بپوشید. (ص ۵۹۶).

* چون علامتش لشکر بدیدند چون کوه آهن درآمدند.

(ص ۴۴۲).

۵ - نقل تاریخ به شیوه داستان پردازی

«چون قاعده و قانون بر آن نهاده آمده است که همه قصه را بنامی شرح باید کرد... قانون نگاه داشتیم، که سخن اگر چه دراز شود از نکته و نادره بی خالی نباشد.» (ص ۳۰۷).

این گفته کمیاب بیهقی، جوهر اندیشه او را در باب نقل تاریخ به شیوه قصه گویی نشان می دهد. عمده ترین مشخصه قصه گویی بیهقی ریزنگاری است. او همه آنچه را که خواننده باید درباره حرکتهای و میزانشن، فضای مکانی و دکور، لباسها و زیورها، شخصیت درونی - روانی آدمها، جایگاه و شخصیت اجتماعی آنها و حتی قیافه و منظر و ظاهر ایشان، پسزمینه واقعه، و ظاهر و باطن کار بدانند، در اختیار او می گذارد. این همان قصد او برای «بنامی شرح» کردن است که برایش حکم «قاعده و قانون» دارد. گرچه بر من معلوم نیست این قانون را از چه سنت داستانی اخذ کرده است و پیش از او در کجا و کدام متون می توان چنین شیوه ای در ریز نگاشت دقیق وقایع را در قالب و به نام قصه پی جست. او جایی دیگر تفاوت طرز و شیوه خود را در تاریخنگاری با دیگران بدین شکل بیان می کند:

اگرچه این اقا صیص از تاریخ دور است، چه در تواریخ چنان می خوانند که فلان پادشاه فلان سالار را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح کردند و این آن را یا او این را بزد و برین بگذشتند، اما من آنچه واجب است به جای آرم. (ص ۴۵۱).

و این «آنچه واجب است»، دقیقاً در آوردن گزارش تاریخ از صورت اجمال است و شرح تما و ملموس از قصه ها. قصه، مهمترین محور فکر بیهقی در تالیف و حتی مفهومی برابر با تالیف است. کاربرد کلمه «قصه» نزد او رنگ خاصی دارد و پیش از ادامه بحث باید میان ما و بیهقی در مفهومی که وی از قصه دارد توافقی نهاده شود. قصه در کاربرد بیهقی همان روایت تاریخ است - روایتی اما پر تفصیل و آکنده از حیات و حرکت - . قصه او قصه ای راست است. و در این تعبیر از «قصه»، دیدگاه او دیدگاهی برخاسته از فرهنگ و الگوهای ایرانی - اسلامی است. جنبه ایرانی دیدگاه او به این موضوع بازمی گردد که پیران باستان همه جا برای پندآموزی به تمثیلهایی از وقایع حقیقی، اما برجسته و تکان دهنده، پرداخته اند و

۴-۵ مسأله ای به نام شعر منثور

گرچه بر نثر بیهقی گردی از شعر پاشیده است، اما مسأله چنان نیست که بعضی پنداشته اند می توان در تاریخ بیهقی قطعه هایی از شعر منثور یافت. استفاده شاعری چون شاملو از نثر بیهقی در شعر، این گمان را به وجود آورده و تقویت کرده است. باید گفت چنین قطعاتی وجود ندارد و آنچه شاملو بدان تمسک بسته، خصلت عمومی متون باقیمانده از قرن چهارم و پنجم است و بنابراین باید در همه آنها به دنبال شعر منثور گشت. حقیقت آن است که نثر با استیل و قوی و مؤثر در تاریخ ادب ایران همواره نوعی نزدیکی با شعر نشان داده است؛ اما این دلیلی نیست بر اینکه بتوان شعر منثور را که - آن طور که ما شناخته ایم - یک ژانر ادبی خاص ادب اروپایی است، در این نثرها پی جست و اصولاً فرق بسیاری است میان نثر شاعرانه - که در ادب ایران فراوان است - و شعر منثور. و اگر در ادب ما شعر منثور پیدا نشود یا نمی شود، هیچ سرشکستگی برای آن نیست و در صورتی که پیدا شود نیز افتخار فوق العاده ای به شمار نمی آید. با آن که بیگمان بیهقی به آرایش شاعرانه کلام (مسأله صورت) و از آن بالاتر به بلاغت شاعرانه نثر (مسأله معنی) یعنی ایجاز و تراش خوردگی و تاثیر، نظر دارد؛ اما دنیای او نشانی از شعر به معنی خاص کلمه ندارد تا به شعر منثور رسد. البته پاکیزگی نثر بیهقی و روان بودن و پارسی بودن آن و صراحت و دقت بیان آن و دوری اش از تکلفهای صوری و معنایی - که در بخش عمده ای خصایص سبک ادب کلاسیک اولیه ایران است - در عصر ما که میراثبر صورتهای پرتکلف نثر منشیانه یا سطحی روزنامه نگاری و رمان نویسی اوایل قرن و معانی مبهم و پیچیده و حتی لایعنی ناشی از تفکر پریشان روشفکری است، طبیعی است اگر نثر شسته و روان و روشن بیهقی شعر جلوه کند! اما باید به کسانی که چنین گمانی به بیهقی دارند، توصیه کرد متون دیگر همدیف آن را نیز بخوانند و این بیماری را رها کنند که هرچه در فرهنگ اروپایی یافت می شود، باید نمونه اینجایی هم برایش پیدا کرد. یک بار برای همیشه بگوییم که در ادب ما بسیاری ژانرهای اروپایی دیده نمی شود، چنانکه در میان آنان نیز انواع ادبی ما وجود ندارد. باید ژانرها را

۱-۱-۵ نمونه‌ها

* خواجه بونصر مشکان به دیوان بود... امیر حرس و محتاج را بخواند و بسیار ملامت کرد به زیان و بمالید و گفت: «این خردکاری نیست که رفت، سلطان به خشم فرمانها نهاد، اندر آن توقف باید کرد. که مرد نه دزدی بود.» گفتند: «حاجبی بر آمد و این فرمان داد، و ما خطا کردیم که این را باز نپرسیدیم، و اکنون قضا کار خود کرد، خواجه چه فرماید؟» گفت: «من چه فرمایم؟ این خبر ناچار به امیر رسد، نتوانم دانست که چه فرماید.» ایشان به دست و پای بمرندند. (ص ۶۲-۵۶۱).

* گفت: «این مهمتر از آن است که یک ساعت بدین فرو توان گذاشت، امیر را آگاه باید کرد.»

بونصر گفت: «همه شب شراب خورده است تا چاشتگاه فراخ و نشاط خواب کرده است.»

گفت: «چه جایگاه خواب است؟! آگاه باید کرد و گفت که شغلی مهم افتاده است تا بیدار کنند.» (ص ۳۱-۶۲۱).

* خوارزمشاه مرا بخواند و خالی کرد و گفت: «این کار قرار نخواهد گرفت.» گفتم: «همچنین است.» گفت: «پس روی چیست؟» گفتم: «حالی امیر محمود از دست بشد و ترسم که کار به شمشیر افتد.» گفت: «آنگاه چون باشد با چنین لشکر که ما داریم؟» گفتم: «نتوانم دانست، که خصم بس محتشم است و قوی است و آلت و ساز بسیار دارد و از هر دستی مردم... سخت ضجر شد ازین سخن چنان که اندک کراهیتی در وی بدیدم و تذکیری آیه معتاد البته، گفتم: «یک چیز دیگر است مهمتر از همه، اگر فرمان باشد بگویم.» گفت: «بگویی!» گفتم: «خانان ترکستان از خداوند آزرده اند و با امیر محمود دوست... خانان را به دست باید آورد...» گفت: «تا در اندیشم.» که چنان خواست که تفرّد درین نکته او را بودی. (ص ۱۵-۹۱۴).

۲-۵ نفوذ در روان شخصیتها و عواطف

گزارشهای تاریخی معمولاً ظواهر وقایع را باز می‌تابانند، اما گزارش بیهقی حداقل به دو دلیل در ظواهر متوقف نمی‌شود: وجه نخست آن است که او در واقع «خاطرات سیاسی» خود را با شاخ و بالی فراختر می‌نویسد. او از آنجا که با حوادث درآمیخته بوده، در گزارش آنها نیز خواننده را با خود به عمق روابط و دلایل و نهانه‌ها می‌کشاند. وجه دوم را باید در آن دید که بیهقی گزارشگری است که در وقایع کاملاً وجهه داد و عدل و انصاف و پندآموزی را در نظر دارد. اصلیتترین

«تربیت» را بر مبنای راستی بنیان می‌کرده‌اند. رواج پند نامه‌های ایرانی در سده‌های صدر اسلام گویای آن است که تا چه حد این پند نامه‌ها در برگیرنده نکاتی عملی و تربیتهایی راست بوده‌اند. جنبه اسلامی دیدگاه او نیز بروشنی متکی بر قرآن است که در آن همچون تبعیت از یک اصل حکیمانه، قصه‌ها راست‌اند و در عین حال «قصه»‌اند. در قرآن نیز اصل قصه بر عبرت آموزی است و این قصد عبرت آموزی با قصد سرگرم کردن - که عموماً تنها اصل قصه‌گویی دانسته می‌شود - متفاوت است. این تفاوت مورد توجه بیهقی قرار دارد و خود او در گفته‌ای کمیاب تمایز میان قصه خردورانه و قصه عامیه را چنین بیان کرده است:

و بیشتر مردم عامه‌اند که باطل ممتنع را دوستتر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچو گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیره‌یی دیدم و پانصدتن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگرها نهادیم چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برقت نگاه کردیم ماهی بود؛ و به فلان کوه چنین و چنان چیزها دیدم؛ و پیرزنی جادو مردی را خر کرد و باز پیرزنی دیگر جادو، گوش او را روغنی بیندود و تا مردم گشت و آنچه بدین ماند از خرافات که خواب آرد نادانان را چون شب برایشان خوانند. و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ایشان را از داناتان شمرند و سخت اندک است عدد ایشان. (ص ۹۰۵).

۱-۵ دیالوگ؛ جوهر ادبیت تاریخ بیهقی

اساسیترین و بارزترین وجه ادبی در تاریخ بیهقی، همانا دیالوگ است. دیالوگهای زنده و پویا در اثر بیهقی دقیقترین جزئیات را از لحن گوینده، قصد و حس او، نرم و درشت و زیر و بم سخن او با خود دارند. این دیالوگها در موارد متعددی ضبط «گفتار» واقعی هستند. و حتی از طریق آنها می‌توان به شیوه گفتار آن روزگار راه برد. بیهقی از طریق دیالوگ، شخصیت مورد نظر خود را معرفی می‌کند. یعنی می‌توان بویژه برای شخصیت‌های اصلی تاریخ او - که مقدار معتابیهی از گفتار آنها ضبط شده است - مشخص کرد که هر یک به چه شیوه و آیینی صحبت می‌کند و شخصیت او را از لابلای گفته‌هایش دریافت. در واقع آنچه در امر قصه و داستان به آن «شخصیت سازی» گفته می‌شود، به نحوی شایسته در اثر بیهقی بازتابیده و بویژه از خلال نقل گفته‌های آدمها تحقق یافته است.

دیدگاه او تعیین حسن و عیب و خردمندانگی و نابخردی کارهاست و این امر را چنان باید سامان دهد که خوانندگان با او همراه شود و او را در قضاوت و داوری اش محق و مصاب بشناسد. او خود نگران نظر خوانندگان داناست و این نگرانی را پنهان نمی‌کند:

- و ایزد، عزذکره، مرا از تمویهی و تلبیسی کردن مستغنی کرده است که آنچه تا این غایت براندم و آنچه خواهد راند برهان روشن با خویش دارم. (ص ۱۲۹).

و دیگر:

* و این نه از آن گویم که من از بوسهل جفاها دیده‌ام... اما سخنی راست باز نمایم و چنان دانم که خردمندان و آنان که روزگار دیده‌اند و امروز بر خوانند بر من بدین چه نبشتم عیبی نکنند. (ص ۱۸۹).

* و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند. (ص ۲۲۲).

از این روست که بیهقی شیوه خود را بر ریزنگاری قرار می‌دهد تا خواننده تمام وجوه یک حادثه را درک کند. اثر بیهقی بیگمان یک اثر آموزشی است، یعنی دستورنامه‌ای برای سیاست پیشگان. و او همواره می‌کوشد تا مواضع لغزش را در عمل افراد تاریخی بنمایاند و رمز توفیق و شکست ایشان را بگشاید به دلیل.

وجه سومی که باید در هنر توصیف حالات انسانی بیهقی ذکر کرد، آن است که او اصولاً در دوره‌ای قرار دارد که عصر توصیف است؛ و این نکته‌ای باریک است در پیوند بیهقی با عصر خویش. (نیز نک: بند پسین).

۱-۲-۵ نمونه‌ها

* و خواجه آغازید هم از اول به انتقام مشغول شدن و ژکیدن. (ص ۱۹۶).

* لاف زدی که فلان را من گرفتم... و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبانیدی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگوی است. (ص ۲۲۲).

* امیر یوسف را به نیم ترگ بنشانند... و خوانها آوردند و بنهادند - من از دیوان خود نگاه می‌کردم - نکرد دست به چیزی و در خود فرو شده بود سخت از حد گذشته، که شمتی یافته بود از مکروهی که پیش آمد. (ص ۳۲۸).

* و [بوالفتح] دیگر روز به درگاه آمد و کار ضبط کرد، و مردی شهم و کافی بود و تا خواجه احمد حسن زنده بود، گامی فراخ نیارست نهاد؛ و چون او گذشته شد میدان فراخ یافت و دست به توفیر لشکر برد... (ص ۴۳۰).

* احمد حسن به وقت گسیل کردن احمد ینالتگین سالار هندوستان دروی دمیده بود که از قاضی شیراز نباید اندیشید... و احمد ینالتگین بر اغرار و زهره برقت و دوحه از قاضی نیندیشید در معنی سالاری. (ص ۵۱۵).

* و قاضی از بر آمدن این غزو بزرگ خواست که دیوانه شود. (ص ۵۱۷).

* و امیر محمود... در دل کرده [بود] که او را بر روی ایاز برکشد که زیادت از دیدار، جلفی و بد آرامی داشت. (ص ۵۳۷).

* گفت خداوند را بر منظر باید نشست... تا هدیه پیش آرند و دلهای آل بر مک بطرقه... (ص ۵۳۷).

* دو سالار محتشم زده و کوفته این قومند و روا می‌دارند که این کار پیچیده ماند تا ایشان را معذور داریم. (ص ۷۷۰).

* گفتم... خانان [ترکستان] را به دست باید آورد... گفت: «تا در اندیشم» که چنان خواست که تفرّد درین نکته او را بودی. (ص ۹۱۵).

نکته‌ای که باز می‌ماند و گفتمی است، آن است که بیهقی نه تنها در مشاهدات خود و مسموعاتش از کسانی که آنان را می‌شناخته - و با روحيات کسان دربار غزنوی آشنا بوده - بلکه در خواننده‌های خود و حتی در بیان قصه‌هایی از زمانهای دور یا دورتر نیز شیوه‌ای ریزنگارانه و درونکاوانه دارد. تنها یک مقایسه بین گزارشهای بیهقی و منابع قصص تاریخی او می‌تواند نشان دهد که وی تا چه اندازه در بیان این داستانها «تصرف» کرده است. او حساسیت شگرفی به کرد و کار درون آدمی دارد و تمایلات پنهان ایشان. آیا در منابع او نشانه‌هایی وجود داشته که او را به این تمایلات نهانی راه می‌برده یا او در بازپرداخت قصه‌ها از خود سرمایه نهاده است؟

۳-۵ توصیف

توصیف فضا و مکان، جامه‌ها، اشیاء، طبیعت و مانند آنها جایگاه مهمی در شیوه بیانی بیهقی دارد که به نوبه خود از شیوه قصه پردازی او بر می‌آید و نیز آن را جلوه می‌بخشد. این هنر بیهقی را باید تحت تأثیر گرایش عمومی عصر به توصیف دید. جز آن که از این هنر در نثر کمتر مدرک داریم.

بسیاری چیزها در بیهقی وصف شده‌اند؛ حتی می‌توان گفت این خصلت اصلی نثر بیهقی است. او از اشیاء تا عواطف آدمی همه را ریزبینانه وصف می‌کند. در این جا دو خصیصه ناشی از ویژگی وصف در بیهقی را بر شمرده از شرح ریزتر در می‌گذاریم:

الف) فضا سازی:

یکی از جدیترین نتایج امور به صورت جزئی و ضمناً پیوسته، ایجاد فضا است و ایجاد عمق دید برای خواننده. نمونه های زیر خود گویاست:

* و این پیر مجرب جهان دیده بود، طعامی خوش بخورد با ندیمان، پس فرود سرای رفت و خالی کرد و رود و کنیزک و شراب خواست و دست به شراب خوردن کرد، و کتابی بود که آن را لطایف حیل الکفاة نام بود بخواست و خوشک خوشک می می خورد و نرمک نرمک سماعی و زخمه ای و گفتاری می شنید و کتاب می خواند تا باقی روز و نیمه ای از شب بگذشت، پس با خویشان گفت: «به دست آوردم» و بخت و نگاه برخاست و به خدمت رفت. (ص ۵۳۹).

* ... ای بوالفضل! خراسان شد. نزدیک خواجه بزرگ رو و این حال بازگویی! من باز رستم، یافتم وی را از خواب برخاسته و کتابی می خواند. چون مرا بدید گفت: خیر؟ گفتم: باشد... (ص ۶۱۰).

* و دیگر روز الجمعة الثانی من شهر رمضان کوس بزدند و امیر برنشست و راه مرو گرفت اما متحیر و شکسته دل می رفتند، راست بدان مانست که گفتی بازپیشان می کشند؛ گرمایی سخت و تنگی نفقه، و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه بدهن. در راه امیر بر چند تن بگذشت که اسبان به دست می کشیدند و می گریستند، دلش بیچید و گفت: «سخت تباه شده است حال این لشکر...» (ص ۸۲۴).

ب) دقت در حرکتها

* چون دور برفت و هنوز در چشم دیدار بود بنشست. (ص ۸۵).

* روز شنبه نهم ماه رجب میان دو نماز بارانکی خرد خرد می بارید و زمین تر گونه می کرد. (ص ۳۴۰).

* امیر برین ترتیب به مسجد جامع آمد سخت آهسته چنان که بجز مقرر و بردا برد مرتبه داران هیچ آواز دیگر شنوده نیامد. (ص ۳۸۵).

* بونصر از صف بیرون آمد و به تازی رسول را گرفت تا بریای خاست و آن منشور در دیبای سیاه پیچیده پیش امیر بود و بر تخت بنهاد و بونصر بستد و زان سوتر شد و بایستاد. (ص ۴۷۳).

۱-۳-۵ نمونه های توصیف

حسنک پیدا آمد بی بند، جبّه یی داشت حبری رنگ با سیاه می زد خلق گونه، درآعه وردایی سخت پاکیزه و دستاری

نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سرمالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا بود. (ص ۲۲۹).

* و امیر صغه یی فرموده بود بر دیگر جانب باغ برابر خضرا، صغه یی سخت بلند و پهن درخورد بالا، مشرف بر باغ، و در پیش حوضی بزرگ، و صحنی فراخ چنان که لشکر دو رویه بایستادی.

* دختر تختی داشت گفتی بوستانی بود... زمین آن تخته های سیمین درهم بافته و ساخته و بر آن سی درخت زرین مرتب کرده و برگهای درختان پیروزه بود با زمرد و بار آن انواع یواقیت... و گرد بر گرد آن درختان، بیست نرگسدان نهاده و همه سپر غمهای آن از زر و سیم ساخته و بسیار انواع جواهر، گرد بر گرد این نرگسدانهای سیم طبق زرین نهادی همه پر عنبر و شمامه های کافور. (ص ۵۱۰).

* و از درّه بیرون آمدم و همه جهان نرگس و بنفشه و گونه گونه ریاحین و خضرا بود و درختان بر صحرا درهم شده اندازه و حد پیدا نبود. (ص ۵۸۰).

* تخت همه از زر سرخ بود و تمثالها و صورتها چون شاخهای نبات از وی برانگیخته و بسیار جواهر درو نشانده همه قیمتی و دار افزینها برکشیده همه مکمل به انواع گوهر و شادروانکی دیبای رومی به روی تخت پوشیده و چهار بالش از شوشه زر بافته و ایریشم آکنده - مصلی و بالشت - پس پشت، و چهار بالشت دو برین دست و دو بر آن دست، و زنجیری زراندود از آسمان خانه صغه آویخته تا نزدیک صغه تاج و تخت و تاج را در او بسته، و چهار صورت زویین ساخته بر مثال مردم و ایشان را [بر] عمودهای انگیخته از تخت استوار کرده چنان که دستها بیازیده و تاج را نگاه می داشتند. (ص ۱۴-۷۱۳).

* [طغرل] با سواری سه هزار بود بیشتر زره پوش و او کمائی به زه کرده داشت در بازو افکنده و سه چوبه تیر در میان زده و سلاح تمام برداشته، و قیای ملحم و عصابة توی و موزه نمیدین داشت. (ص ۷۳۲).

* و خواجه خلعت پوشید - و به نظاره ایستاده بودم، آنچه گویم از معاینه گویم و از تعلیق که دارم و از تقویم - قیای سقلاطون بغدادی بود سپیدی سپید؛ سخت خرد نقش پیدا، و عمامه قصب بزرگ اما بغایت باریک و مرتفع و طرازی سخت باریک و زنجیره یی بزرگ و کمری از هزار مثقال، پیروزه ها درنشانده. (ص ۱۹۰).

* ارجاع به صفحات تاریخ بیهقی بر اساس چاپ مرحوم استاد دکتر علی اکبر فیاض (چاپ دوم: مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶) صورت گرفته است.